



قدو برسر

## نظریه عمل کانت

مصطفی امیری

**اشاره:** نوشتار حاضر نقدی است از پاتریک فریرسن (Patrick Frierson) بر کتاب نظریه عمل کانت (Kant's Theory of Action) نوشته ریچارد مک کارتی (Richard McCarty) که در سال ۲۰۰۹ از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده است.

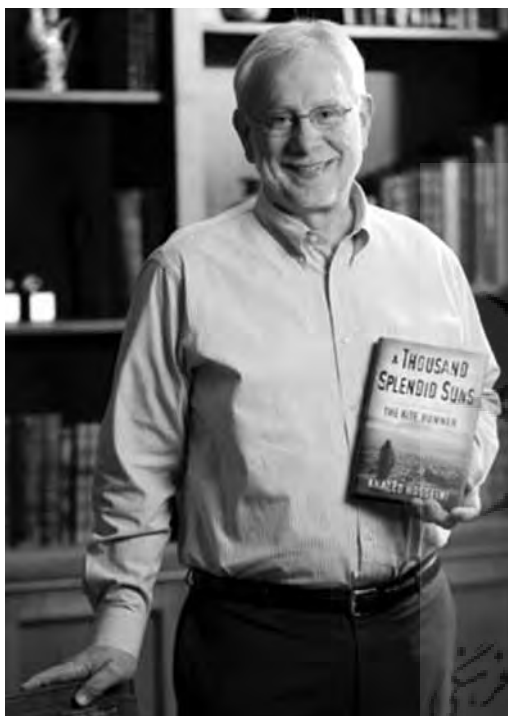
کتاب ماه فلسفه

کانت دو نظریه عمل دارد. یکی تجربی است، یعنی نظریه موجبیت‌گرایی عمل از حیث علل روانی که موجب آن اعمال می‌شوند. ساختار کلی این نظریه نه چیز عجیبی دارد و نه مشخصاً کانتی است: برخی باورها و امیال موجب می‌شوند که انسان‌ها به شیوه خاصی عمل کنند، و الگوهای ثابتی را که در باورها، امیال و اعمال شخص مشاهده می‌کنیم، به «منش» آن شخص نسبت می‌دهیم. اگرچه مک کارتی بیشتر قرائتی لایب‌نیستی-ولفی از





## ایمانوئل کانت



ریچارد مک‌کارتی

روان‌شناسی تجربی کانت ارائه می‌دهد تا قرائتی هیومی، باز هم ساختار کلی آن با اکثر نظریات طبیعت‌گرایانه عمل همخوانی دارد. علاوه بر این، اگرچه برخی کانت‌پژوهان منکر این هستند که کانت اصلاً چنین نظریه روانشناختی موجب‌گرایی دارد، اکثر فلاسفه کانتی اذعان دارند که حتماً باید نوعی نظریه علی برای اعمال قابل مشاهده وجود داشته باشد، ولی تا به حال زحمت یافتن آن را به خود هموار نکرده‌اند. به همین دلیل مک‌کارتی با آغاز بحث درباره نظریه تجربی عمل کانت کار ارزشمندی انجام داده است؛ و اگرچه در این نقد به برخی از نظرات او ایراد خواهیم گرفت، بحث او درباره موضوعاتی نظیر دستور (فصل ۱)، انگیزان<sup>۱</sup> (فصل ۲) و احترام به قانون اخلاقی (فصل ۶) بحث‌هایی هستند که کانت‌پژوهان - که اتفاقاً مخاطب این کتاب هم همانها هستند - باید به هنگام بررسی این موضوعات حتماً به آن رجوع کنند.

معهد، شهرت کانت بیشتر به سبب نظریه دوم است، یعنی نظریه مرتبط با آزادی و اختیار انسان؛ و همین نظریه است که از دیر باز اهمیت فلسفی بیشتری داشته و اختلاف نظرات بیشتری نسبت به نظریه تجربی عمل که مک‌کارتی توجه خواننده را به آن جلب می‌کند، ایجاد کرده است.

نظریه اول عمدتاً مغفول مانده و ارزش آن شناخته نشده است. در حال حاضر، رویکرد غالب به نظریه غیرموجب‌گرایی عمل کانت این نظریه را توصیف عمل از یک «دیدگاه» خاص می‌داند، یعنی دیدگاه اول شخص که از منظر آن درباره اعمال مان تأمل می‌کنیم و یا آنها را (از لحاظ اخلاقی) می‌سنجیم. مک‌کارتی مخالف این رویکرد «دو دیدگاهی» است و روش سنتی تری برای درک چگونگی آشتی روانشناسی موجب‌گرا با آزادی در نظرات کانت انتخاب می‌کند: یعنی با تمایز بین دو «جهان». از طریق عمل آزاد در جهان نفس‌الامری<sup>۲</sup> «منشی را که هم اینک در این صحنه عظیم جهان تجربی به نمایش می‌گذاریم... آزادانه انتخاب کرده‌ایم». برای اکثر کانت‌پژوهان، بیان و دفاع از آنچه به تعبیر «دو جهانی» از ایده آلیسم استعلایی کانت معروف است، از لحاظ فلسفی مهم‌ترین - و متأسفانه مایوس‌کننده‌ترین - جنبه کتاب مک‌کارتی خواهد بود.

یکی از استدلال‌های اصلی مک‌کارتی بر ضد تعبیر دو دیدگاهی از کانت، که از مضامین راهنمای خواننده در کل کتاب هم هست، چیزی است که خود او «مسئله توجیه و تبیین» می‌نامد. می‌توان مسئله را این گونه مطرح ساخت که نظریه عمل کانت هم باید اعمال را تبیین کند و هم علت موجه بودن آنها را نشان بدهد؛<sup>۳</sup> به گمان من نظر کانت این است که استدلال عملی اعمال را هم توجیه می‌کند و هم تبیین. فکر می‌کنم اکثر آنهايي که درباره فلسفه عملی کانت مطلب نوشته‌اند نیز چنین چیزی را قبول دارند. ولی در آثار آنها هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای در این باره که استدلال عملی چگونه می‌تواند هر دو را انجام بدهد نیافته‌ام.<sup>۴</sup>

در اینجا مفهوم «تبیین» چیزی شبیه به تبیین علی و روانی است، ولی «توجیه» چیزی است که معمولاً دلیل اول‌شخصی و مبتنی بر عقل برای تعیین ارزشمندی انتخاب یک روش عمل خاص تلقی می‌شود. فکر می‌کنم حق با مک‌کارتی است که اکثر فلاسفه کانتی انتظار دارند که

نظریه کانت هم اعمال را تبیین کند و هم توجیه. ولی مک‌کارتی مسئله‌ای را بیان می‌کند که من نامش را بیان «قوی» مسئله توجیه و تبیین می‌گذارم، همان چیزی که اکثر کانتی‌ها فکر نمی‌کنند که کانت نیازی به آن داشت، یعنی وظیفه «نشان دادن اینکه چگونه استدلال عملی برای توجیه عمل می‌تواند آن را تبیین نیز بکند». به عبارت دیگر، منظور مک‌کارتی این است که باید بتوان دقیقاً همان استدلال عملی را که برای تبیین اعمال استفاده می‌کنیم، برای توجیه آن نیز به کار ببریم، زیرا طبق ادعای او «آنچه عمل را توجیه می‌کند، باید بتواند آن را تبیین نیز بکند؛ در غیر این صورت، توجیه بی‌ربط خواهد بود.»

مک‌کارتی در این کتاب رد مسئله توجیه و تبیین را از طریق بحث درباره دو نظریه عمل کانت دنبال می‌کند، که از فصل ۱ و ۲ با بحث درباره روانشناسی تجربی‌اش شروع می‌شود، و در فصول ۳ تا ۵ به نظریه (دو جهانی) آزادی و اختیار حرکت می‌کند، و سپس در فصول باقیمانده به بحث درباره کاربردهای عملی نظریه مطرح شده در کتاب می‌پردازد.

در فصل ۱ و ۲، مک‌کارتی نظریه تجربی - موجب‌گرایانه عمل کانت را شرح و بسط می‌دهد. فصل ۱ به بحث درباره نقش دستورها اختصاص دارد، که مک‌کارتی آن را مقدمه کبرای قیاس‌های عملی منتج به «انگیزه‌های» عمل تلقی می‌کند. از نظر مک‌کارتی، هر دستور دارای شکل «الف خیر است»، می‌باشد، به نحوی که می‌توان از «سعادت



ایمانوئل کانت ۳

خیر است» (یک دستور) و «هم اکنون پریدن از این پُل موجب افزایش سعادت می‌شود» (یک حکم جزئی) به نتیجه «هم اکنون پریدن از این پُل خیر است» («انگیزه» پریدن از پُل) رسید. مک‌کارتی در فصل دوم به توضیح نقش انگیزان‌ها در عمل می‌پردازد، و آنها را به طور کلی «قوت روانی یک دستور» می‌خواند، و به دو دسته «ذهنی» و «عینی» تقسیم می‌کند. انگیزان ذهنی، «نیروی انگیزه اجبارکننده روانی» است، و انگیزان عینی، «هدف» آن انگیزه. بنابراین، «سعادت» می‌تواند یک انگیزان «عینی» باشد، ولی چیزی که به سعادت نیروی انگیزش می‌دهد تا شخص از پُل بپرد، انگیزان «ذهنی» است که در این دستور گنجانده شده است که «سعادت خیر است.»

مک‌کارتی در انتهای دو فصل اول کتاب مدعی می‌شود که به دو هدف مهم دست یافته است. اول اینکه نظریه تجربی کلی خود درباره عمل را مطرح ساخته، که در چارچوب آن هر عملی را می‌توان به وسیله دستوراتی که قوی‌ترین انگیزان‌ها را در دل خود دارد به همراه احکامی که به اعتبار آنها آن دستورها انگیزه‌های مؤثر برای اعمال خاص را ایجاد می‌کند، توضیح داد. از آنجایی که «دستورها از نوع امیال هستند» همین امر الگوی آشنای قوی‌ترین میل + باور از عمل را در اختیار کانت می‌گذارد، ولی با این چرخش ولفی که «امیال» در اینجا به معنای دستورهایی دارای انگیزان هستند. دوم اینکه به دلیل همین چرخش ولفی، مک‌کارتی مدعی می‌شود که مسئله توجیه و تبیین را حل کرده است. زیرا «دستورها اصول استدلال عملی هستند، که به وسیله آنها اعمال توجیه می‌شوند، و انگیزان‌هایی که در دل دستورها جای می‌گیرند، قدرت توضیح اعمالی را که دستورهایشان آنها را توجیه می‌کنند، دارند.»

### کتاب نظریه عمل کانت دو هدفی را که مدعی است برآورده نمی‌سازد: یعنی شرح و تفسیر مفصل نظریه موجوبیت‌گرایی عمل کانت و دفاع جانانه از تعبیر دو جهانی ایده‌آلیسم استعلایی او.

مک‌کارتی در سه فصل بعدی کتاب نظریه دو جهانی‌اش از عمل نفس‌الامری را بسط می‌دهد. او در فصل ۳ از مسئله توجیه و تبیین برای حمله به آنچه (به اشتباه) دیدگاه معیار کانت می‌پندارد، استفاده می‌کند، که منکر موجوبیت‌گرایی روانی می‌شود تا جا را برای آزادی استعلایی باز کند. مک‌کارتی با استدلال‌های گوناگون به مخالفانش حمله می‌کند، ولی انتقاد کلی و اصلی او این است که تبیین عمل با توسل به مفهوم آزادی و اختیار حل (بیان قوی) مسئله تبیین و توجیه را ناممکن می‌سازد. مک‌کارتی در فصل ۴ به شرح نظراتش درباره آزادی و اختیار کانتی می‌پردازد، که طبق آن آزادی و اختیار در یک جهان نفس‌الامری اتفاق می‌افتد که در آن «اعمال آزادانه و اختیاری است» و «هر چیزی که در اینجا انجام می‌دهیم، نمودی از آن چیزی است که در آنجا انجام می‌دهیم». او در فصل ۵ از تعبیر دو دیدگاهی ایده‌آلیسم استعلایی کانت انتقاد و از نظریه خودش بر ضد ایرادهای متعددی که به مفهوم فاعل نفس‌الامری و بی‌زمان گرفته می‌شود، دفاع می‌کند.

نهایتاً اینکه دو فصل پایانی کتاب به بحث درباره موضوعات خاص‌تری در نظریه عمل کانت اختصاص دارد، و کاربردهای عملی نظریه عام انگیزش اخلاقی (در فصل ۶) و شر انسان را (در فصل ۷) توضیح می‌دهد. مک‌کارتی در بخش نتیجه‌گیری بحث کوتاهی درباره «دلایل امیدواری» دارد و به تفکرات مابعدالطبیعی کانت درباره زندگی پس از مرگ اشاره می‌کند.

در نهایت، کتاب نظریه عمل کانت، دو هدفی را که مدعی است برآورده نمی‌سازد: یعنی شرح و تفسیر مفصل نظریه موجوبیت‌گرایی عمل کانت و دفاع جانانه از تعبیر دو جهانی ایده‌آلیسم استعلایی او. پیش از آنکه انتقادهایم را شروع کنم، می‌خواهم در موافقت با مک‌کارتی بر اهمیت این دو هدف تأکید بگذارم. بحث درباره نظریه عمل کانت از دیر باز در چارچوب فلسفه اخلاق او صورت گرفته، و در آن تأکید بر این بوده است که مفهوم فاعل آزاد و مختار الگویی بسیار متفاوت از الگوهای کلی و غالب امروزی باور-میل در اختیار کانت قرار داده است. ولی این تأکید نظریه تجربی عمل کانت را به محاق برده و پیوند مباحث کانت با بحث‌های معاصر درباره روانشناسی تجربی را تضعیف کرده است. علاوه بر اینکه لزوم بازنگری درباره این مباحث که آیا بهترین تعبیر از دیدگاه کانت همان تعبیر «دو دیدگاهی» است یا «دو جهان» مابعدالطبیعی متمایز احساس می‌شود. هرچند اخیراً انتقادهایی به رویکردهای «دو دیدگاهی» شده است، نظریه مک‌کارتی اولین تلاش جدی برای بیان و دفاع از دیدگاه دو جهانی است.

در ارتباط با نظریه موجوبیت‌گرایی عمل کانت، توضیحات مک‌کارتی کاملاً واضح، منسجم، و بدیع است، ولی کامل



## ایمانوئل کانت

نیست و به طور کافی از آن دفاع نشده است. البته این نقصان فی نفسه ایرادی ندارد، زیرا مسلماً نمی‌توان در یک جلد کتاب همه مطالب را پوشش داد. ولی بحث مک‌کارتی از دو جنبه بسیار مهم ناقص است و همین راه‌حلی را که برای مسئله توجیه و تبیین ارائه داده، تضعیف می‌کند. از نظر مک‌کارتی، توجیه اعمال با قیاس‌های عملی صورت می‌گیرد؛ این قیاس‌ها از دستورها و به واسطه احکام به انگیزه‌هایی منتج می‌شوند که خوبی یک روش عمل خاص را دیکته می‌کنند، و انگیزان‌هایی که قوت روانی به دستورها می‌بخشند، عمل را تبیین می‌کنند. ولی مک‌کارتی هیچ توضیحی درباره مبدأ دستورها و یا مبنای انگیزان‌های آن دستورها نمی‌دهد. مک‌کارتی ممکن است بگوید که دستورها و قوت‌های نسبی‌شان فقط واقعیت‌های اساسی درباره منش تجربی شخص هستند، و فقط از حیث منش معقول شخص می‌توان آنها را توضیح داد؛ و یا شاید بگوید که روندی تجربی در کار است، مثلاً ترکیبی از عوامل ژنتیکی، آموزش، و یا شرایط دیگر، ولی او توضیحاتش را تا اینجا نمی‌کشاند. در هر دو صورت، مک‌کارتی قادر به حل (بیان قوی) مسئله توجیه و تبیین نیست. یا نهایتاً اعمال شخص تبیین نمی‌شود (مورد اول) و یا تبیین آن صرفاً طبیعی است و عمل را توجیه نمی‌کند (مورد دوم). (البته باید اضافه کنم که کانت

در اینجا جزئیات تجربی بیشتری ارائه می‌دهد؛ با وجود این، فکر نمی‌کنم که کانت خواسته باشد (بیان قوی) مسئله توجیه و تبیین را حل کند.)

قرائت مک‌کارتی از روانشناسی تجربی کانت علاوه بر داشتن

نقص از دو جنبه اساسی، به ویژه نقش دستورها، چندان محکم

نیست. تفسیر مک‌کارتی از دستورها بر مبنای ادغام نظرات

کانت و کریستین ولف است به این دلیل که کانت نه از

ولف انتقاد کرد و نه نظریه جایگزینی از خود مطرح

ساخت، بنابراین «به احتمال قوی... فرض کانت بر

این بود که مفهوم دستور به اندازه کافی... از طریق

نظرات ولف درک شده است». ولی بسیاری از

تفاوت‌های اساسی کانت با ولف دقیقاً به خلط میل

و شناخت از سوی ولف برمی‌گردد،<sup>۲</sup> بنابراین کانت

نباید میل - حتی امیال عالی‌تر - را در حکم شناخت

چیزی «به عنوان خیر» تلقی کرده باشد. علاوه بر

این، وقتی مک‌کارتی شکل دستورها را به صورت

«الف خیر است» توصیف می‌کند، فهم این مطلب

دشوار می‌شود که امر مطلق چگونه شکل دستور

را ارزشیابی می‌کند، ولی ماده آن را خیر. حداقل از

نظر من، تلقی از دستورها در حکم اصول عملی با

شکل «در موقعیت «م»، «ع» را به منظور «ظ» انجام

بده» این مسئله را روشن‌تر می‌کند. ضمن اینکه به همان

اندازه که می‌توانیم قرائتی مطلقاً ولفی از دستورها داشته

باشیم، مبنای تاریخی زیادی نیز برای تلقی دستورها به عنوان

اصول عملی عام و یا قواعد تجربی داریم.

هدف دوم مک‌کارتی در این کتاب دفاع از مابعدالطبیعه «دو

جهانی» است، که مستلزم حمله به نظریه‌های «دو دیدگاهی» و بیان نظریه

مثبت خود اوست. مک‌کارتی از جوانب مختلف به نظریه‌های «دو دیدگاهی» حمله

می‌کند، که برخی از آنها به گمان من مهم‌اند، ولی اکثرشان شدیداً غیرمنصفانه هستند و عموماً

از عدم درک صحیح نظراتی ناشی می‌شوند که مورد حمله قرار گرفته‌اند. مهمترین استدلال او - برای اثبات اینکه

نظریه‌های «دو دیدگاهی» مسئله توجیه و تبیین را حل نمی‌کنند - دقیقاً بی‌ربط است. «دو دیدگاهی» که او دارد از

آن انتقاد می‌کند، دقیقاً به دو وظیفه توجیه و تبیین برمی‌گردند. اگر مسئله مک‌کارتی را در بیان ضعیفش بگیریم،

نظریه‌های «دو دیدگاهی» ممکن است آن مقدار جزئیاتی را که مک‌کارتی درباره توضیح اعمال می‌دهد ارائه

ندهند، ولی فضایی برای چنین جزئیاتی فراهم می‌آورند و مستقیماً به مسئله توجیه عمل می‌پردازند. اگر مسئله در





ایمانوئل کانت ۳

معنای قوی‌اش گرفته شود، نظریه‌های «دو دیدگاهی» (به گمان من به حق) بر این نیستند که این مسئله باید حل شود، زیرا تبیین و توجیه دو وظیفه کاملاً متفاوت هستند، که به دیدگاه‌های متفاوتی واگذار شده‌اند. به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که مک‌کارتی عمده‌نظریه‌های «دو دیدگاهی» را از لحاظ امکان توضیح علی عمل تحریف می‌کند. او اصرار دارد که نظریه‌های «دو دیدگاهی» منکر موجبت‌گرایی روانی هستند، حتی موقعی که اذعان می‌کند- البته در پاورقی- که «گمان نمی‌کنم کورسگور معتقد باشد که تفسیرش... موجبت‌گرایی روانی را رد کند». از نظر مک‌کارتی این ادعا که به هنگام ملاحظه اعمال از منظری عملی آنها را آزادانه و از لحاظ روانی غیرموجبت‌گرا می‌بینیم، تلویحاً به معنای انکار موجبت‌گرایی روانی در تبیین است. ولی البته، کار دو دیدگاه هم دقیقاً پرهیز از همین معنای تلویحی است. شکایت مک‌کارتی از اینکه معنای آزادی و اختیار ما کاملاً با معنای جبر حاکم بر ما تفاوت دارد، به نظر خودش قابل اطلاق است، یعنی جایی که آزادی نفس‌الامری ما به طور تجربی تعیین نمی‌شود.

حملات مک‌کارتی به نظریه‌های «دو دیدگاهی» این ایراد را دارد که بدون کمترین اغمازی به آنها نگاه کرده است. متأسفانه، نظریه «دو جهانی» او هم همین ایراد را دارد. آنهایی که طرفدار نظریه‌های «دو جهانی» هستند، دیدگاه‌های جالبی درباره مسایل مختلف مابعدالطبیعی می‌یابند که می‌تواند از کنار یکدیگر گذاشتن دو جهانی که از لحاظ مابعدالطبیعی کاملاً متمایز ولی در تعاملند، ناشی شود. ولی دقیقاً به دلیل غرق شدن مک‌کارتی در تأملات مابعدالطبیعی، رویکرد «دو جهانی» او به ایده‌آلیسم استعلایی کانت بیشتر شبیه همان ورطه مابعدالطبیعی به نظر می‌رسد که فلاسفه را به رویکردهای جایگزین به ایده‌آلیسم استعلایی می‌کشاند. مثلاً، مک‌کارتی اشاره می‌کند که اگر فاعلان مختار انسانی واقعاً در یک جهان نفس‌الامری وجود داشته باشند، آن گاه «همه جوهرهای جهان معقول... بر سایر جوهرهای موجود در جهانی که به آن تعلق دارند... با «تعیین بخشیدن» به تفاوت‌ها در اعراض‌شان تاثیر می‌گذارند.» به سخن دقیق‌تر، این مفهوم که صفات نفس‌الامری شخص، نه فقط به وسیله خودش، بلکه همچنین به وسیله اعمال سایر فاعل‌های نفس‌الامری (متناهی) تعیین می‌شود، با اصرار کانت بر اینکه علل طبیعی پیشینی اعمال را تعیین نمی‌کنند، همخوانی دارد. ولی این ایده که آزادی و اختیار استعلایی من با انتخاب‌های نفس‌الامری هر شیء فی‌نفسه تعیین می‌شود و تا حدودی خودش نیز آن را تعیین می‌کند، بیشتر شبیه به آزادی یک سیخ کباب است که فکر نمی‌کنم کانت اصلاً منظورش این بوده باشد. یک مثال دیگر بیاورم. مک‌کارتی معتقد است که بجای یک تمایز صرف دو وجهی بین جهان پدیدار و نفس‌الامری، ما (حداقل) به «سه نوع جوهر یا وجود» نیاز



## ایمانوئل کانت

داریم: جهان پدیدار نمودها، جهان نفس‌الامری اشیاء فی‌نفسه، و یک فضای متمایز مابعدالطبیعی (جهان؟) که خدا را در آن قرار بدهیم. البته باز هم ایرادی ندارد که بگوییم خدا در جهان نفس‌الامری/معقول نیست، ولی این نظر کانت را هر چه بیشتر در مابعدالطبیعه فرو می‌برد که مسلماً اکثر نظریه‌های «دو جهانی» چنین نتیجه‌ای ندارند. هر نظریه «دو جهانی» موجب تأملات مابعدالطبیعی در این باره می‌شود که چگونه آن جهان با جهان تجربی تعامل می‌کند و ماهیت و ساختار درونی آن جهان چیست. ولی مک‌کارتی بی‌پروا ادعاهای مابعدالطبیعی نفس‌الامری را مطرح می‌کند، و ادعاهایش بیش از حد لزوم سختگیرانه و عجیب به نظر می‌رسند، که این از نظر من جای تأسف دارد. زیرا گمان می‌کنم یک نسخه کمتر مابعدالطبیعی از مابعدالطبیعه «دو جهانی» می‌توانست درآمد مؤثرتری بر بحث‌های مربوط به تفسیر نظریه آزادی و اختیار کانت باشد.

اگرچه تأملات مابعدالطبیعی مک‌کارتی درباره جهان نفس‌الامری، حداقل تا جایی که من می‌دانم، آرای شخصی و غیرمتمارفی است، ولی تمایل مشابهی در نظرات او و نظریه‌های «دو جهانی» وجود دارد. او بی‌دلیل تمایز شدیدی بین رویکردهای «دو جهانی» و «دو دیدگاهی» به کانت قائل می‌شود. این تمایل ناشی از چیزی است که می‌توان آن را توهم ناگزیر مرتبط با بحث درباره علیت بی‌زمان نامید؛ این توهم که مقولات، هر چند اصولاً به اشیاء فی‌نفسه قابل اطلاق هستند، نوعاً و به ناصواب به طور شکواریگی یافته به آنها اطلاق می‌شوند. بنابراین، وقتی «علیت» را به روابط بین ذوات معقول [اشیاء فی‌نفسه] و پدیدارها اطلاق می‌کنیم، تقریباً ناگزیر هستیم که درباره این علیت از حیث حدوث زمانی نیز صحبت کنیم. همین مسئله مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، و یکی از دلایلی این است که مک‌کارتی، همچون بسیاری از طرفداران قرائت «دو جهانی» از کانت، به ناصواب عمل نفس‌الامری را چیزی می‌داند که در گذشته اتفاق افتاده است، و به همین دلیل است که از جملاتی نظیر این استفاده می‌کند «منشی را که هم اینک در این صحنه عظیم جهان تجربی به نمایش می‌گذاریم... آزادانه انتخاب کرده‌ایم» و یا در تمثیلی که می‌آورد، «همه انتخاب‌های‌شان که به طور علی تعیین شده و بر روی صحنه انجام می‌شود نهایتاً به انتخاب‌های آزاد و اختیاری اولیه‌شان در خارج صحنه بستگی دارد.»

### قرائت مک‌کارتی از روانشناسی تجربی کانت

- علاوه بر داشتن تقص از دو جنبه اساسی،
- به ویژه نقش دستورها، چندان محکم نیست.
- تفسیر مک‌کارتی از دستورها بر مبنای
- ادغام نظرات کانت و کریستین ولف است.

اهمیت استفاده از زمان‌های گذشته برای توصیف فاعلیت

نفس‌الامری را می‌توان صرفاً با تغییر زمان‌ها به حال دریافت: «منشی را که هم اینک در این صحنه عظیم جهان تجربی به نمایش می‌گذاریم... آزادانه انتخاب می‌کنیم». با توجه به اینکه مقولات زمانی دقیقاً به روابط میان ذوات معقول و پدیدارها اطلاق نمی‌شوند، هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم استفاده از زمان حال برای توصیف رابطه بین جهان‌های نفس‌الامری و پدیدار نسبت به زمان گذشته‌ای که مک‌کارتی استفاده می‌کند، ایراد دارد. ولی اگر از زمان حال استفاده کنیم، نظریه‌پردازان «دو دیدگاهی» نیز می‌توانند جملاتی را که در بالا آوردیم تصدیق کنند، و صرفاً این نکته مهم را به توضیحات قویاً مابعدالطبیعی مک‌کارتی بیفزایند که در همان دیدگاه تأمل «خارج از صحنه» وقتی واقعاً داریم تصمیم می‌گیریم که چه کاری بکنیم، خودمان را متأثر از تأثیرات از قبل داده شده نمی‌بینیم، بلکه منشی که به ما بستگی دارد- و نه داشت- بر ما تأثیر می‌گذارد. بنابراین، دیدگاه عملی همان دیدگاه نفس‌الامری است که بی‌زمان و همیشه حاضر است.

از این منظر، آنچه مک‌کارتی- و نظریه‌های محتاطانه دو دیدگاهی- بر آن تأکید می‌ورزند چیزی است که به راحتی آن را فراموش می‌کنیم. انتخاب نفس‌الامری- هر چقدر هم که بار مابعدالطبیعی داشته باشد- اصولاً انتخاب اعمال خاص نیست، بلکه انتخاب این است که چگونه انگیزان‌های تجربی در کار در یک لحظه خاص در اعمال شخص نمود می‌یابند. آزادی و اختیار یعنی آزادی در انتخاب منش، که آزادی انتخاب اعمال خاص از آن منتج می‌شود. باید به دلیل کمک به روشن شدن این نکته مهم، و به خاطر برداشتن گام‌های اول در شروع بحث درباره روانشناسی تجربی کانت، ممنون ریچارد مک‌کارتی باشیم.

### پی‌نوشت‌ها

1. incentive.
2. noumenal world.

۳. نگاه کنید به درسگفتارهای کانت در باب مابعدالطبیعه.